

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیرمسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

سال هفدهم اردیبهشت ۱۴۰۵ ۹ ذی القعدة ۱۴۴۷ شماره ۷۷۷۵

شنبه

Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ شماره تماس: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرآنیوز را بسا اسکن این کد دنبال کنید

میتوانم اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۸:۳۴:۴۸

اذان مغرب: ۱۸:۱۵:۲۹

غروب آفتاب: ۱۱:۲۹:۱۱

نیمه شب شرعی: ۲۲:۴۲:۴۴

اذان صبح فردا: ۰۳:۰۹:۵۹

طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۴۲:۵۲

پیرچم ایران امام رضا(ع)

اعتیاد به پرچم!



آنچه می‌خوانید روایتی است درباره پوشش مردمی «پرچم زمین نمی‌ماند» که در میانه‌های جنگ تحمیلی سوم به راه افتاد و تا همین لحظه برقرار است.

امیررضا سعیدی نجات ادرباره شمال و چابهار، احمدآباد و سنایی و مسیرهای بی‌رحمی که از هم می‌گذرند! این مدل اعتیاد را نشنیده بودم. اما این شب‌ها تجربه‌اش می‌کنم؛ اعتیاد به پرچم! اعتیاد به اینکه بیابیم و ببینم پرچم هنوز بالاست!

از بچه‌ها کدامشان پای پرچم هستند؟ نفر قبلی سر موقع آمد یا پشتیبان خوش به حالش شد و بدون نوبت، یک ساعتی پرچم را بغل گرفت؟ خلاصه اعتیاد به هر چیزی را دیده بودم جز این. به بچه‌های پای پرچم می‌گفتم، ما مشه‌دی‌ها عادت داریم که اگر با ماشین چابهار هم برویم، در برگشت باید سری به شمال بزنیم.

اصطلاحمان هم این است؛ حالاکه تا اینجا آم‌دیم، یک سر شمال هم برویم! حالا کسی نیست بپرسد شمال مگر از چابهار می‌گذرد یا چابهار از شمال؟ حال و روز من هم همین شده، حتی اگر از خانه که خیابان سنایی است تا طبرسی هم بروم، باز می‌گویم: حالاکه تا اینجا آم‌دم، یک سر هم تا پای پرچم بروم! حالا کسی نیست بپرسد احمدآباد مگر از طبرسی می‌گذرد یا طبرسی از احمدآباد؟ احتمالا این مدل اعتیاد را از این به بعد بیشتر بشنویم.

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

کَلنگ و دیگر هیج

نقد و تحسین

شاعر و نویسنده

مهدی نژاد

تصور کنید جماعتی با کلنگ به جان یک بنای تاریخی چند هزار ساله افتاده‌اند. از بولدورزهای دیگران هم دعوت کرده‌اند که در عملیات تخریب مشارکت کنند و وقتی با این پرسش ساکنان خانه روبه‌رو می‌شوند که: «چرا دارید هم‌چین می‌کنید» پاسخ می‌دهند: «می‌خواهیم یکی بهترش را بسازیم». خنده‌دار است یا گریه‌دار؟ یا هر دو؟

آقای پسر شاه مدعی است که نماینده مردم ایران برای طراحی و راهبری دوره گذار است. کاری به این ندارم که دقیقاً کدام مردم برای چنین کاری به ایشان نمایندگی داده‌اند.

می‌خواهم بپرسم ادعای طراحی و راهبری «دوره گذار» چه نسبتی با حمایت از «تخریب» و «حمایت از «جنگ» علیه ایران دارد. می‌خواهم دم خروس را به شما نشان بدهم. کسانی که با ساختار و کارکرد تخریب‌اشنایی دارند می‌دانند که تخریب اساساً با قصد اعمال فشار بر جامعه و افزایش رنج مردم طراحی می‌شود.

با این انگیزه که در نهایت مردم به تنگ بیایند و علیه حاکمیت شورش

کنند. تحریم یک سیاست ضدجامعه است، نه یک سیاست ضد حکومت. ویرانی اقتصاد، نابودی طبقه متوسط، واقشار تأثیرگذار جامعه، تضعیف نهادهای اجتماعی، مهاجرت نخبگان و... از نتایج تحریم است.

جامعه اسیر تحریم، نه یک جامعه آماده برای گذار، که یک جامعه مستعد «فروپاشی» است.

حالا جنگ را به تحریم بیفزایید. همان اتفاقاتی که در تحریم رخ می‌دهد، در مقیاسی سریع‌تر و بزرگ‌تر در جنگ به وقوع می‌پیوندد و در هردو (تحریم و جنگ) هدف یک چیز است: فشار خارجی، دهان باز کردن شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی، اعتراض، فروپاشی. حالا این پروژه فروپاشی، این مقدمه سازی برای نابودی جامعه و جنگ داخلی و... را به اسم مرحله گذار دموکراتیک به ما قالب کرده‌اند. یعنی کلنگ را به جای آچار و پیچ‌گوشی به ما فروخته‌اند و گریه‌دار یا خنده‌دار آنکه عده‌ای از ما هم آن را خریده‌اند.

واقعا و دیگر هیچ.

از امام رضا(ع) ویژگی زاهد پرسیده شد، فرمودند:

به کمتر از قوت خود بسازد، آماده مرگ باشد و از زندگی ملول.

نزهة الناظر: ۱۳۰ / ۱۸

خون و القلم

مین‌های میناب

نقد و تحسین

شاعر و نویسنده

حامد عسکری

از بین تمام قربانیان مدرسه میناب، تنها کودکی که پیکرش پیدا نشد، ماکان بود. ماکان نصیری ۷ ساله و دانش‌آموز کلاس اول بود. او که در مدرسه‌ای به نام «شجره طوبه» در شهر میناب درس می‌خواند، ۹ اسفند ۱۴۰۴، در جریان حملات نظامی و در شروع جنگ تحمیلی علیه ایران هدف دشمن قرار گرفت. در این فاجعه انسانی بیش از ۱۶۸ نفر شهید شدند. از ماکان فقط یک انگه کفش و یک پلیر آبی پیدا شد و حتی با آزمایش DNA هم شناسایی نشد. ماکان نصیری تنها شهید مفقودالثر در میان شهدای میناب است.

گوش نبوش

عمریه زائرتم امام رضا(ع)

تصنیف «باران» با صدای علیرضا افتخاری اثری امام رضایی است که شعرش را عبدالجبار کاکایی سروده و مسیح تحویل‌داری کار آهنگ‌سازی این قطعه را به عهده داشته است: «دوس دارم به روز به دریا برسم/ به فراوانی و آرامش و آب/ قطره دلنگ صدا چشمه هاست/ ذره پرپر می‌زنه تو آفتاب/ تو که مثل قطره‌ها و ذره‌ها/ بین نور و سایه آشنا داری دستمو بگیر عاشقم بکن/ تو چقد عاشق بی صدا داری! / من کجای خرم‌ت با بذارم {...}» برای شنیدن آهنگ‌ها را اسکن کنید.



نبردی بی‌امان آماده باش، آماده باش... حاج علی نشسته بود کنار جدول و سرش را تکان می‌داد و زیر لب یک چیزهایی با خودش می‌گفت. مصطفی همین‌طور که ساک خاکی رنگش را توی دستش گرفته بود حاج و واج وسط بولوار ایستاده و مردم را تماشا می‌کرد! اتوبوس‌ها رفته بودند و مصطفی جامانده بود. حاج علی از لب جدول بلند شد و مصطفی را صدا کرد.

– بیا بروم باباجان، ما اگه مدیستیم اینا هم رأس ساعت ۷ راه میفتن. مگفتیم جواد آقا با وانتش بیارت اینجه، موبّا خودم گفتم اینا تا ساعتی ۹، ۱۰، ۹ وایستن تا همه جمع برن. نم‌دینستم هم رأس ساعت ۷ گازر میگیرن مرن!

مصطفی که انگار یک تشت آب یخ روی سرش خالی کرده بودند، نای جواب دادن نداشت. با هزارویک بدبختی یک هفته به این در و آن در زده بود تا سال تولدش را تغییر بدهند که کسی برای اعزامش به جبهه‌ها و اگر و نمی‌شود نگویید. سه چهار روز خودش پیگیر ناصر و اکبر و حسین بود که آن‌ها یادشان

او در مشهد جا مانده بود

همه اتوبوس‌ها رفته بودند! یک نفر با صدایی بم و خش‌دار پشت بلندگو فریاد می‌زد: برای سلامتی لشکر پیروز ثامن الائمه (ع) اجماعاً صلوات. بوی خوش سپنج و صدای نوحه آهنگران پیچیده بود توی بولوار.

– ای لشکر صاحب زمان آماده باش آماده باش، بهر نبردی بی‌امان آماده باش، آماده باش... حاج علی نشسته بود کنار جدول و سرش را تکان می‌داد و زیر لب یک چیزهایی با خودش می‌گفت. مصطفی همین‌طور که ساک خاکی رنگش را توی دستش گرفته بود حاج و واج وسط بولوار ایستاده و مردم را تماشا می‌کرد! اتوبوس‌ها رفته بودند و مصطفی جامانده بود. حاج علی از لب جدول بلند شد و مصطفی را صدا کرد.

– بیا بروم باباجان، ما اگه مدیستیم اینا هم رأس ساعت ۷ راه میفتن. مگفتیم جواد آقا با وانتش بیارت اینجه، موبّا خودم گفتم اینا تا ساعتی ۹، ۱۰، ۹ وایستن تا همه جمع برن. نم‌دینستم هم رأس ساعت ۷ گازر میگیرن مرن!

مصطفی که انگار یک تشت آب یخ روی سرش خالی کرده بودند، نای جواب دادن نداشت. با هزارویک بدبختی یک هفته به این در و آن در زده بود تا سال تولدش را تغییر بدهند که کسی برای اعزامش به جبهه‌ها و اگر و نمی‌شود نگویید. سه چهار روز خودش پیگیر ناصر و اکبر و حسین بود که آن‌ها یادشان

عکس: عتار رضا خطیبی